

رستم خطی

از : احمد سہیلی خوانساری

رستم التواریخ

در میان تواریخی کہ تا کنون دیدہ شدہ ہیچیک از نظر شمول حقائق حوادث و بیان وضع اجتماعی و اخلاقی مردم قرن دوازدهم مانند رستم التواریخ نیست . داستانہایی کہ بی پردہ بدون شاخ و برگ در این تاریخ نوشتہ شدہ گواہ صادق بر کمال سادگی مصنف آنست و ہمین سادگیست کہ این کتاب را نسبت بسایر تواریخ آن عہد ممتاز گردانیدہ است .

نام مصنف و جامع این کتاب ، محمد ہاشم موسوی حسینی بودہ کہ در شعر آصف تخلص میکرده است و ولادت او در سال ۱۱۸۰ اتفاق افتادہ و این کتاب را در حدود سال ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ یعنی در بیست و سہ سالگی تالیف کردہ لکن بعضی وقایع آغاز سلطنت فتحعلیشاہ را بعداً بر آن افزودہ است .

حوادث و سوانح و حکایات این کتاب بدو قسمت (دیدہ و شنیدہ) منقسمست : قسمت اول راجع بسلطنت شاہ سلطان حسین و افغانہ و نادرشاہ است کہ از اقوال اجدادش امیر شمس الدین محمد کارخانہ آقاسی و سید محمد حسین موسوی و پدرش امیر حسن خوش حکایت گنجعلی خانی نقل کردہ است و قسمت دوم وقایعی است کہ خود بچشم دیدہ و برشتہ تحریر در آورده است .

مصنف کتاب در این تألیف اگرچہ بنا بر شیوہ خود سادہ نگاری را اختیار کردہ لکن بکار بردن سجع و قافیہ نابجا در بعض موارد کلام او راست و سبک ساختہ و احیاناً قواعد دستوری و صرف و نحو فارسی را نادیدہ گرفته است بنا بر این او را نمیتوان در سبک نویسندگان زبردست بشمار آورد .

در تألیفات وی بعضی حکایات میخوانیم که او را سخت ساده لوح نشان میدهد. بهمین سبب صحت بعضی از وقایع که راجع بسلاطین سلف نگاشته بی اعتبار بنظر میرسد و القابی که نویسنده بخود نسبت داده مانند: شمس الوزراء، عین الفقها، هرمس صفات، فیثاغورث سمات، ارسطو کمالات، صمصام الدوله، آصف العقل، سلطان العرفا، دلائل دیگری بر اثبات این معنی است.

محمد هاشم در آغاز جوانی از طرف پدر ملقب برستم الحکما گردیده بهمین سبب این کتاب را رستم التواریخ نامیده است.

رستم التواریخ ضمن وقایع تاریخی از سلطنت شاه سلطان حسین آخرین پادشاه صفوی و تسلط افغانه و فرمانروایی محمود و اشرف، طهماسب میرزا، نادر شاه، علیشاه، ابراهیم شاه، آزاد خان افغان، اسمعیل میرزا (شاه اسمعیل ثالث) ابوالفتح خان بختیاری، علیمراد خان بختیاری، محمد حسینخان قاجار، کریمخان زند، زکیخان، ابوالفتحخان پسر کریمخان، صادقخان، علیمرادخان، جعفرخان، باقرخان اصفهانی، صیدمراد خان پسر عم علیمرادخان، لطفعلیخان، آغامحمدخان و فتحعلیشاه سخن رانده است.

او محمد حسنخان را فرزند شاه سلطان حسین دانسته و فتحعلیشاه را موسوی صفوی خوانده و نخستین کسیست که بدین معنی اشاره کرده است. (۱)
رستم الحکما که در نظم و نثر فارسی و عربی خود را استادی مسلم میدانسته جز این کتاب تألیفات دیگر نیز دارد و بیشتر آنها بخط او در کتابخانه های عمومی و شخصی دیده شده و بدین ترتیب است:

(۱) گویند: هنگام محاصره اصفهان وقتی که فتحعلیخان قاجار با اجازه شاه سلطان حسین میخواست برای تهیه سیاه و کمر از اصفهان خارج گردد، شاه سلطان حسین یکی از کتیزکان را طلاق گفته به فتحعلیخان بخشیده است.

وی پس از اینکه او را بخانه برده آستن یافته، زن پس از انقضای مدت فرزندی آورده که بشهادت علماء استرآباد (مقربل قاجار) او فرزند شاه سلطان حسین بوده است، لیکن برای آنکه اسباب بروز اختلاف نشود و از میانش نبرند، فتحعلیخان او را فرزند خود نامیده است. از این رو بعضی اولاد محمد حسنخان را صفوی نژاد خوانده اند.

- ۱ - مجموعه الفصائل شامل قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات .
- ۲ - پادری نامه رد رساله‌یی که یکی از اهل فرنگ در بطلان اسلام نوشته است.
- ۳ - رزنامه و جلوسنامه فتحعلیشاه . ۴ - گلزار حکمت (نثر) ۵ - رساله
- فقیه (واجبات شمس الملوک) ۶ - طب العوام . ۷ - مثنوی دلگشا .
- ۸ - گلشن (منظومه ببحر متقارب) . ۹ - مثنوی روح افزا . ۱۰ - کنز الاحکام
- ۱۱ - ذخائر الاسرار . ۱۲ - رؤیای صادق (عربی) . ۱۳ - قانون کبیر در علم
- سلطنت و وزارت . ۱۴ - قانون صغیر در علم ریاست . ۱۵ - علم الهی .
- ۱۶ - خلاصه خمس ضروریه . ۱۷ - ثمرات الحکمه . ۱۸ - مشرق الانوار
- ۱۹ - صور الطغرا .
- تألیفات رستم الحکماء ، تا سال ۱۲۵۳ که ۷۳ سال داشته بدین شرحست که نگاشتیم؛ لکن مسلماً سالی چند پس از این تاریخ هم میزیسته و ممکنست آثار دیگری نیز داشته باشد که بنظر ما نرسیده است .
- وی اگر چه خود را در حسن خط می ستاید و در هفت قلم استاد میداند، لکن در خطوط او بغیر از خط نسخ زیبایی زیاد مشهود نیست .
- چنانکه در خمس ضروریه نوشته است از خط تعلیق خطی ابداع کرده و آن را مسلسل خاقان پسند نام نهاده است که در بیشتر رسائل او نمونه‌هایی از این خط را میبینیم و چندان در خور توجه نیست .
- اشعار فارسی او بد نیست و این ابیات را میتوان بهترین نمونه ذوق و نظم فارسی او دانست :

ای قبله ارباب تمنا رویت	محراب دعای عاشقان ابرویت
احیا اثری ز لعل گوهر بارت	اعجاز فنی ز نر گس جادویت
سلطان بوزیر حیلہ گر مینازد	دستور بشاه هوشور مینازد
از بعد وزیر عاقل روشن رای	سلطان بسپاه و سیم و زر مینازد

در کتاب خمس ضروریه نوشته است « آنچه نزد استاد آموختم در علم صرف امثله ، نصف صرف میر ، یکورق از کتاب تصریف ، سیصد بیت از الفیه ابن مالک ،

در علم نحو، عوامل جرجانی، و در طب که اشرف العلومست یکورق از کتاب ایلاقی» چون در این هنگام پدرش دارفانی را وداع گفته است و عنان فرصتش از دست‌ها شده از آن پس بتجارت و بیع و شری و گاهی به تعلیم خط اطفال پرداخته و از این راه تحصیل معاش کرده است بعد از آن از بدو جلوس فتحعلیشاه بسبب خدمات حکیمانۀ شاه‌پسند در سر کار عظمت مدار شاهنشاهی بر همه مقربان فایق آمده و بسبب حسن خدماتش شاه اکثر در ملائع عام‌اورا تحسین فرموده و گاهی فرزند وزمانی رفیق میخوانده و بسبب علم و فضل و ادب و آداب اورا بخطاب شمس الوزراء و صمصام الدوله سرافراز فرموده است.

در خمسه ضروریه نوشته است «در سنه ۱۲۰۲ در شهر مشهدالرضای مقدس در روضه خلد آسای مقبره نادرى جنت مکان شاعر خشاه نبیره شاه سلطان حسین و نواده نادرشاه یعنی ولد رضاعلی میرزا و پسرش نادر میرزا و جناب قدسی آداب میرزا مهدی مجتهد و ملاعلی اکبر واعظ و عیسی خان سردار تربتی و میرزا ابوطالب طبیب اصفهانی و میرزا هدایت الله متولیباشی و درویش نورعلیشاه و درویش مشتاقعلی شاه و این طالب حق بالا اجتماع حلقه وار نشسته بودیم مرحوم میرزا مهدی مراسله ملا عبدالله - مجتهد کرمانی را در آورد و خواند نوشته بود که این دو درویش را باید رجم نمود که مردمان را گمراه مینمایند آنجناب از روی مآل اندیشی آن دو درویش را نصیحت کافی و شافی نمود و فرمود زلف و گیسویشانرا تراشیدند و ایشانرا بجبهه پشمینه خود منخلع نمود و ایشانرا هدایت فرمود.»

از الهامات غیبی او که خبر داده است یکی اخبار از وقوع طوفانیست که در سال ۱۶۰۰ هجری بر خواهد خاست و کره زمین جز مملکت ختا پانزده سال در آب غرقه خواهد ماند و پس از آن دنیای نوی باتمدن و مردم دیگر بوجود خواهد آمد. چنانکه وی نوشته است در سال ۱۲۱۱ که آغامحمدخان شهادت یافته بخدمت فتحعلیشاه رسیده و مدت پادشاهی او را چهل سال از روی احکام نجوم استخراج کرده و شاه او را مورد تفقد و عنایت قرار داده است.

از کتاب رستم التواریخ دو نسخه دیده شده است.

یکی در کتابخانه ملی ملک که بخط مصنف میباشد و از آغاز و انجام آن ورقی افتاده است و نسخه دیگر بکتابخانه سلطنتی سابق برلین (دانشگاه توپینگتن) تعلق دارد. اکنون از این کتاب داستان دو پهلوان مکار خونتخوار رومی را که بلباس تزویر در عهد محمد حسنخان قاجار باصفهان آمده بودند تا بمکر و خدعه ایران رامسخر کنند در اینجا نقل میکنیم تا خوانندگان عزیز بطرز واسلوب نگارش این کتاب آشنا شوند: بر اولوالالباب پوشیده مباد که چون ببلا دروم سیما باسلامبول خبر برجال دولت ابد مدت گردون عدت سلطان روم رسید که در کشور ایران بسبب غروب نمودن آفتاب دولت سلطان صاحبقران غیور سفاک یعنی نادرشاه گیتیستان متعصب جبار قهار بی باک هر ج و مرج واقع شده و از هر طایفه سرهنگی ادعای پادشاهی مینماید رجال دولت سلطان روم مجلس مشورت آراستند و در فرستادن سرعسگر بجانب ایران مصلحت ندانستند و ازان رستخیزها که نادرشاه در کشور روم برپا کرده بود هر وقت که بخاطر سرهنگان و بهادران روم میرسد اعضای ایشان از سهم مانند بید مجنون که از باد تند بلرزد میلرزید و از گفتن چنین سخنان از خوف لب میگریزند لکن مصلحت در این دیدند که بجانب ایران تیر بیندازند و کمان را پنهان کنند یعنی در باب تسخیر ایران بخدعه و مکر و تزویر بکوشند باشد که از جام مکر و تزویر شراب مقصد بنوشند پس از همه سرهنگان و بهادران روم خوش مرز و بوم بتجربه و امتحان دو نفر را انتخاب و اختیار نمودند و از آن دو تن یکی سوار رزم جوئی بود که در چستی و چالاکی و قوت بازو و جولا نگری عدیم النظیر و در چوگان بازی و جریده اندازی هیچ حریفی بروی غالب نی و دلیری شیر گیر بود و دیگری یکه پهلوانی بود که در کشتی گیری هرگز از هیچ حریفی مغلوب نشده بلکه همیشه بر هر حریفی فائق و غالب آمده و رجال دولت سلطان روم ایشان را بآمدن بجانب ایران تکلیف و تشویق و ترغیب و تحریض نمودند و آن دو نفر تعهد نمودند که مادون بلباس قلندری و اساس درویشی رندانه بایران میرویم و بفنون عیاری و لموم مکاری ایرانرا مسخر میکنیم و رجال دولت سلطان روم با ایشان شرط نمودند که هر قدر اخراجات آن دورند عیار بنمایند ایشان از عهده

اخراجات بر آیندو درهر جا که باشند بایشان زروسیم برسانند پس آن دورند عیار
 مطمئن القلب از سرحدروم ظاهرأ باللباس قلندری و باطنأ بافنون بهادری باخدم و
 دستگاه عالی پای بخاک ایران نهادند و هنرهای خویش را درهر جائی اظهار و سفره خود
 و سخادرهرسکان پهن و بفقرا اتفاق بسیاری نمودند و در هر شهر و دیاری که آمدند
 غالب و فائق بر حریفان آمده و شهرتی نمودند و درهر جا ادعا مینمودند که ما بخدمت
 مرشد کامل رسیده ایم و اجازتی از مرشد کامل یافته ایم و اسم اعظم الهی را با اجازه مرشد
 کامل میدانیم و احدی درعالم بر ما غالب نخواهد آمد مگر آنکه ما بپرکت اسم اعظم
 الهی بر جمیع عالم غالب خواهیم آمدو بتدریج از طایفه نود مریدان ایشان بیش میشد
 تا اینکه بدار السلطنه اصفهان رسیدند و در آن شهر که مظهر مکر و فریب است بساط
 شعبده بازی گستریدند چون جاسوسان سر کار فیض آثار خاقان عیوق شان محمد حسن
 خان قاجار و الاتبار تیموری غفر له در هر جا بجا سوسی مشغول بودند از اینداستان
 غریب و از این داستان عجیب آگاهی یافتند بزودی اینمطلب را بذروه عرض خاقان
 عیوق شان رساندند و نواب معظم الیه ایشانرا بحضور ساطع النور خود طلب فرمود و
 ایشان ادعای هنر خود نمودند خاقان عیوق شان امر و مقرر فرمود تا میدان جولانگری
 آراستند و ازهر ایلی سوار نامدار چابک چستی و از هر طایفه مبارز چالاکی خواستند و
 بتدریج شش سوار ایرانی بنوبت و ترتیب با آن یک سوار رومی که عمر آقانام داشت
 شروع نمودند بجولانگری و جریده برهم زدن همه از آن یک سوار رومی مغلوب و خسته
 و از ضرب جریده اش مجروح و استخوان شکسته شدند بلکه دوسه نفر ایشان از ضرب
 جریده عمر آقارومی کشته و در خاک و خون غلطان شدند و عمر آقارومی مانند شیر
 میگرید و حریف میطلبید .

چو شیر ژیان بدهمی پنجه ور

بهر سوی جولان نمودی عمر

بدل خواهش تخت و دیهیم داشت

ز ضرب جریدش فلک بین داشت

وهر حریفی که بقصد وی جریده می انداخت خود را بچابکی پهلوی اسب

پنهان مینمود و جریده از وی رد میشد و بعد بر زمین راست میشد و جریده بچابک حریف

میافکند اگر بر حریف می‌آمد حریف را میکشت و اگر بر اسب حریف می‌آمد اسب را میکشت خاقان عیوق شان ازدیدن این اطوار دلتنگ شده فرمود ان‌الله لایحب المتکبرین و عزیمت نمود که بمیدان رود و حریف را بجای خود رساند سرهنگان و بهادران بخدمتش عرض نمودند که وی را آن عرضه و قابلیت نمیباشد که تو باوی جولان نمایی این خدمت را بما واگذار فرمود میخواهم خود با این کافر زبردست خونخوار جهاد نمایم و باسفل السافلین فرستمش و دراعلی علیین بر روی خود گشایم و این آیه مبارکه را بر خواند الذین یجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم لهم جنات النعیم و فریدون و اربرتوسن باد پای سوار شد و رستمانه بمیدان مردی و مردانگی تاخت و جریدی بجانب حریف روئین تن آسانداخت حریف از خود رد نموده و جریده‌یی بجانب خیریت جوانب معظم له افکند معظم له از خود رد نمود تا آنکه در میان آن دو حریف نامور هوشیار خواتمورد جریده‌سی چهل بار شد خاقان عیوق شان جریده‌یی بر بنا گوش اسب حریف زد و اسب حریف از یافتاد و حریف بر اسب دیگر سوار شد و جریده‌یی بر ران اسب خاقان عیوق شان زدوران اسب شکست و آن روز بکشکمش شام شد و فیما بین آن دو حریف کار ناتمام و خاقان عیوق شان در آن شب تدبیری بخاطر مبارکش رسید و بجهت چاره نمودن حریف اساسی چید و فرمود در همان شب دو جریده ساختند یک جریده را فرمود مجوف و میان تهی نمودند و بر رویش پی پیچیدند و سرب گداخته در میانش ریختند و گل میخ آهن بر سرش کوفتند چون علی الصباح شاه داماد مهر جها تتاب خاوری با هزار کرشمه و ناز حجلگاه فلك نیلوفری رانشین نمود با هزار گونه کرام و اعزاز و دیبیم زرافشان جهان آرائی بناز بر سر نهاد و نوعروس جمیله دلربای روز فیروز را در بر کشید خاقان عیوق شان جهان کدخدای کشور آرای بحلل فتح و فرصت آراسته و بحلی ظفرو نصرت پیراسته مانند خسرو خاور از اندرون خانه خود بیرون آمده و بر مر کب باد پای سوار شده و جریده‌پی پیچیده را پهلوی اسب پنهان کرده و جریده ساده را بردست گرفته و بمیدان مردی در آمده و چون نرطاوس مست جلوه کنان رو بجانب عمر آقا رومی نامدار که

فی الحقیقه دلیر تر و جان سخت تر از اسفندیار بود و در شعبده بازی همچون بو قلمون بود آورد و از دو طرف کوس و گورگه فرو کوفتند و از طرف امیران و وزیران و دلیران صف کشیدند و خاقان عیوق شان و عمر آقارومی تعصب نشان بجولانگری مشغول شدند خاقان عیوق شان در قفای عمر آقادلور رومی تاخت و جریده بی بقصد آن یکه سوار انداخت عمر آقای رومی خود را بپهلوی اسب پنهان کرد و از وی جریده ردا شده گوش اسب وی را ببرد و عمر آقای رومی باز راست شده و جریده بی در قفای خاقان عیوق شان انداخت و معظم الیه از خود بلموم سواری رد نموده و باز خاقان عیوق شان در قفای عمر آقارومی اول جریده مجرد را انداخته وی از خود رد نموده و تا قامت خود را مانند قیامت راست نمود خاقان عیوق شان بچابکی جریده پی پیچیده را از پهلوی اسب خود ربوده و یا علی گویان چنان بر مهره پشت عمر آقای دلاور رومی کوفت که مانند خدنگ تهمتن از سینه اش پیران بیرون رفت و عمر آقای خیره سر دلاور رومی از اسب نگو نسار بر خاک هلاک افتاده و بخواری و زاری جان بقابض الارواح تسلیم نموده و تقد حیات رامفت از کف داده از آسمان و زمین آوازا حسنت احسنت بلند شد .

جهانگیر خاقان عیوق شان	که در بند بودش سر سر کشان
بمیدان مردی تکاور بتاخت	سر خود بر اوج شرف برفراخت
نخستین جریدی بسوی عمر	بیفگند ووی داد از خود گذر
عمر چون بزین راست قامت نمود	تو گوئی که بر پا قیامت نمود
هنرمند خاقان ز پهلوی خنگ	ز بودی جرید دوم بیدرنگ
چنان کوفت بر پشت آن مرد چست	که چون تیرش از سینه بیرون بجست
بیفتاد بر خاک خواری عمر	قضا گشت بر حال وی نوحه گر

عثمان بهادر که ادعای جهان پهلوانی داشت چون رفیق خود را چنان دید جهان در نظرش از خشم تیره و تار گردید با غیظ تمام ادعا نمود و طلب حریف کرد خاقان عیوق شان بر حال عمر آقا دلاور رومی مقتول نا کام بسیار گریست و امر و مقرر فرمود تا وی با آداب پسندیده امیرانه با کمال عزت و شرف مکفون و مدفون

نمودند بعدروز دیگر درچهل ستون اصفهان برمسند فرمائش برنشست و امراء ووزاء در پیشگاه بترتیب لایق هر کسی بجای خود قرار گرفت پس عثمان بهادر نامور رومی را طلب نمود ووی را تعزیت گفته و دلجوئی کرده فرمود شما در کشور ایران مهمان عزیز میباشید و اکرام مهمان واجبست بر میزبان و آنچه بروی گذشت از حدت خود بود چنانکه شاه ولایت مآب فرموده حدۃ المرء مهلکه یعنی تندی و تیزی مرد بهلاکت میدهد مرد را و در این باب ما را هیچ تقصیری نیست ای جهان پهلوان نامدار از این ادعای خام بگذر که می ترسم توهم مانند رفیقت نا کام بر خاک هلاک بیفتی و ما اذا کایر روم خجالت مند شویم ناگاه عثمان بهادر نامور بتندی بر آشفت و مردانه چنین گفت کشته شدن مردان دلیر نامور بمیدان بسیار خوشتر است تا جان دادن بر فرش دیبا و پرنیان اگر قواعد مهمان نوازی در کشور ایران بر جاست بفرما تا بساط کشتی گیری پهن کنند و حریفان بیایند و پنجه در پنجه ما کنند که این نهایت تمنای ماست و از الطاف بیحد و نهایت تو ممنون خواهیم شد پس خاقان عمیق شان فرمود تا بساط کشتی گیری گستر دهند و یکه پهلوانان نامور و کشتی گیران یگانه معتبر را طلب فرمود و شلووار کشتی گیری پوشیدند و از جام مردی شراب شوق نوشیدند و بترتیب و نوبت چند تن با عثمان بهادر نامدار رومی بقنون پهلوانی و لموم کاردانی پنجه در پنجه نموده و رسوم کشتی گیری بجای آوردند و بر زمین افتاده و جان بجان آفرین تسلیم کرده و بر خاک غنودند هر حریفی که پنجه در پنجه عثمان بهادر رومی نامور مینمود وی را مانند گوی از زمین میر بود و چنان بر زمین میکوفت که استخوانش مانند آرد میشد چون شش نفر از پهلوانان را چنین بدرجه شهادت رسانید دیگر پهلوانی جرأت نمود که پنجه در پنجه اش نماید خاقان عمیق شان از ملاحظه اینداستان دلنگ و ملول شده آتش غیرت چنان در کانون مزاجش بر افروخت که خرمن صبر و طاقتش را قاطبه بسوخت بر خواند این آیه را که ان الله لایجب المتکبرین و از جای برخاست و آهنگ نمود که خود با عثمان بهادر رومی کشتی بگیرد که کلبعلی آقا نام قاجار که یکه غلام نامدارش بود خود را پیشگاه خاقانی بخاک افکنده و عرض نمود که ای مطاع و ولی نعمت ما این کمترین غلامان در عالم بسیار معاصی و فسق

و فجور نموده ام و از مراحم بیکرانه نواب مالک رقاب و الاستدعای آن دارم که تصدق فرمائی و این معامله‌ها یله را بکمتترین واگذاری که اگر بدست این کافر خونخوار کشته شوم بدرجه شهادت رسم و اجر شهادت دریابم و اگر این مغرور بیمروت نابکار را بر خاک هلاک افکنم و باسفل السافلین فرستم آمرزیده شوم و مالک حور و قصور شوم و داخل درجنات نعیم یوم النشور، پس اجازت حاصل کرده و کمره مت بر میان محکم بسته و بجانب عثمان بهادر نامور رومی آهنگ نموده و پنجه در پنجه اش در آورده و محکم فشرده عثمان بهادر رومی هر چند تلاش کرد که دو پنجه خود را از دو پنجه اش بیرون نکشد نتوانست و چون کلبعلی آقا قاجار کوتاه قامت و نازک اندام بود و عثمان بهادر نامور رومی بسیار بلند بالا و پهن شانه و قوی هیکل بود ناگاه کلبعلی آقا قاجار نامدار از زمین برجست و مانند قوچ سرسخت و خروس جنگی پیهانی خود را چنان بر پیشانی عثمان بهادر رومی نامدار فرو کوفت که سر عثمان بهادر رومی مانند بادام دو مغز شده و پرده‌های دماغش مانند خانه‌های زنبوران درهم آشفت و خون مانند آب از ناودان بر رویش جاری شد کلبعلی آقا چالاک قاجار پنجه‌های عثمان بهادر رومی را رها کرده و عثمان بهادر رومی نامور هر دو دست بر چشمان خود مالید که خون از آنها دور کند که بغتة کلبعلی آقا چالاک قاجار عثمان بهادر رومی را مانند گوی از زمین ربوده و در دریاچه آب انداخته های‌های و آفرین و مرحبای از هر طرف بلند شد عثمان بهادر رومی نامور زود از دریاچه آب مانند نهنک پرفتور و همچون اژدهای پرتور بیرون تاخت و از روی غضب و غیظ دست بر کمر بند کلبعلی آقا قاجار نامدار چالاک انداخت و مشارالیه یا علی گویان وی را مانند گوی از زمین ربوده و وی را چنان بر زمین کوفت که استخوانش مانند آرد شد و جان بقابض الارواح سپرد و بنا کامی و خواری و زاری بمرد و کلبعلی آقا چالاک نامدار قاجار این شعر را بخوبی میخواند .

بیت

منم چون غلام غلام علی کنم پهلوانی بنام علی

پس خاقان عیوق شان وی را بانعام و احسان پادشاهی و تفقدات جهان پناهی سرافراز نموده و بعد از تمشیت امور اصفهان و توابعش بجانب فارس توجه نمود .